

محور تمام بحثهای این حزب این است که ژاپن را بسازیم. ژاپن به علت ضعف بنیه تاریخی خود، از این زاویه نتوانست خود را تعریف کند (چرا که برای ژاپنی، غیرژاپنی موجه بوده، نخبگان ژاپنی همواره خارج از ژاپن بوده‌اند، خط را از چینها گرفتند و مذهب را از بیرون ژاپن آوردند). ژاپن‌ها همواره خواسته‌اند به بیرون از ژاپن رفته و آنچه وجود داشته را به داخل آورند. به غرب می‌روند تا راز قدرت غرب را کشف نمایند.

مسئله مهم کنونی برای ژاپن هویت است، اینکه ژاپن در تناقض است با هویت خودش که خودش را چه تعریف نماید، به سوی غرب رفته غرب آن را نپذیرفته به آسیا برگشته آسیایها می‌گویند که در این مدت ۱۰۰ ساله، ژاپن در میان آنها نبوده است.

نتیجه آنکه: علت رشد ناسیونالیسم جدید در ژاپن عامل تعیین‌کننده اقتصادی نیست، مسئله پیچیده‌تری است، روند حرکت‌های اجتماعی - سیاسی ژاپن است. عنصر ضعف پایه‌ای هویت است.

دکتر الهه کولانی*

«ساز و کارهای دگرگونی در روابط جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه»

در تاریخ ۷۷/۱۱/۱۹

آنچه در روابط ایران و روسیه مؤثر واقع شده است برمی‌گردد به برداشتی که فدراسیون روسیه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی از هویت خودش و از چیستی این واحد سیاسی جدید داشته است. آنچه در تاریخ روسیه به عنوان یک محور همواره نقش برجسته‌ای را ایفاء نموده، تأکید بر هویت ویژه روسیه است. از همان زمان که مسیحیت ارتدکس وارد روسیه گردید و مسکو به عنوان روم سوم بعد از فروپاشی قسطنطنیه (روم دوم)، منادی توسعه مسیحیت ارتدکس شد، نوعی ایدئولوژی موعدگرایی در روسیه شکل گرفت. در قرون میانه نیز با توسعه پان‌اسلاویسم، این ایدئولوژی رشد پیدا کرد و در دوران اتحاد شوروی با مارکسیسم - لنینیسم رسالت مسیحایی روسها تداوم پیدا کرد.

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در ایدئولوژی راستگرایان روسیه این ویژگی و این خصیصه قوم روس به عنوان یک راه و یک هویت متمایز و مستقل از شرق و غرب جهان مورد تأکید مجدد قرار گرفته است. این بار این راه سوم و این موعده‌گرایی با ژئوپلیتیک در واقع پیوند خورده است. این اندیشه روسی یعنی آن هویت مستقل در نیمه قرن هجدهم با یک برداشت جدید مواجه گردید: تلاشهایی که پتر برای غربی شدن روسیه انجام می‌دهد، سعی داشت نمادها و ارزشهای غربی را به جامعه روسیه انتقال دهد. در نیمه قرن هجدهم غربگرایان راه نجات روسیه را در غربی شدن روسیه می‌دانستند.

مسایلی که در دوران گورباچف مطرح می‌شود ریشه در این تجارب داشت. در دوران گورباچف این ایده مطرح شد که مارکسیسم - لنینیسم، روسیه را از بستر تمدن اروپایی جدا ساخته است. بنابراین با فروپاشی نظام مارکسیستی، روسیه به دامن تمدن اروپایی باز می‌گردد و بحث خانه مشترک اروپایی مطرح می‌شود. در واقع این تفکری است که در قرون اخیر در تاریخ روسیه شکل گرفته و سیاست این کشور را تحت تأثیر قرار داده است. در آغاز قرن بیستم نیز یک نوع اسلاوگرایی جدید دوباره ظاهر می‌شود. همان زمانی که انقلاب اکتبر در روسیه پیروز می‌شود، مهاجران روس در اروپا تحت تأثیر اسلاوگرایی قرن هجدهم و نوزدهم بحث جدیدی را مطرح می‌کنند. بخشی که این بار بر خصوصیات جغرافیای روسیه تأکید دارد، همان خصوصیتی که ریشه تفکر ضد غربی جدید در روسیه است. در اندیشه جدید ویژگیهای ژئوپلیتیکی روسیه است که مورد توجه قرار می‌گیرد. در تفکر اوراسیاگرایان بخش اعظم خاک اتحاد شوروی (و بعد روسیه) در قاره آسیا قرار گرفته است. در سالهای اولیه فروپاشی اتحاد شوروی، مجدداً این مباحث در روسیه عنوان شد. ما تداوم سیاستی را در روسیه شاهد هستیم که ریشه در سیاستهای دوران گورباچف دارد: سیاست همگرایی با غرب، سیاستی که ریشه در نیازهای اقتصادی روسیه دارد.

روسیه سعی کرد به عنوان یک بخش هماهنگ و منسجم و هنجارمند با دیگر بخشهای جامعه غربی پذیرفته شود و به ایفای نقش پردازد. این دیدگاه بر سیاست خارجی روسیه حاکم می‌گردد و به همین ترتیب سیاست داخلی این کشور را تحت تأثیر

در چارچوب تلاش برای همگرایی با غرب است که روسیه در سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ به جمهوری اسلامی ایران به عنوان عامل «تهدید اسلامی» نگاه می‌کند. در برآوردهای وزارت امور خارجه روسیه ترکیه و ایران به عنوان کانونهای تهدید برای فدراسیون روسیه مطرح شده بودند. از این دیدگاه، ایران به اعتبار ویژگی اسلامی، نظم منطقه را مختل و گرایشهای اسلام‌گرایانه را در منطقه ترویج می‌کرد. در نگرش غرب‌گرایانه، روسیه در کنار آمریکا، به جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک نیروی بر هم‌زننده نظم و ثبات سیاسی و اجتماعی در نواحی پیرامون خود نگاه می‌کند، نگاهی کاملاً بدبینانه. تحت تاثیر این نگاه و تحت تاثیر تحکیم و تثبیت روابط دوستانه با غرب (یکپارچه شدن با غرب)، نشان دادن امکان‌پذیری و مقدر بودن انتقال هنجارهای دموکراتیک غربی به روسیه، برای این کشور الزاماتی را در رفتارهای خارجی و داخلی آن ایجاد کرد که در سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ فضای روابط دو کشور را کاملاً تیره و کدر ساخت. اما تحولی که در پایان سال ۱۹۹۳ اتفاق افتاد، زنگ خطر برای کشورهای غربی به صدا در آمد. پس از اینکه حزب راست‌گرای لیبرال دموکرات به رهبری ژینوفسکی در روسیه پیروز شد، این روابط را بطور جدی دگرگون ساخت. در پی مجموعه‌ای از تحولات داخلی و خارجی رهبری روسیه نگاه غرب‌گرایانه را کنار نهاد و به سوی گرایش اوراسیا‌گرایانه و تأکید بر ویژگیهای جغرافیایی تمایل یافت. در پرتو این تمایل جدید بهبود روابط با جمهوری اسلامی ایران و اساساً کشورهای آسیایی و خاورمیانه در دستور کار دولت روسیه قرار گرفت. شکاف رو به افزایش در روابط روسیه با آمریکا و تضاد میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده، سبب نزدیکی روزافزون دو کشور گردیده است. نقش و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز نیز از جمله عوامل موثر بر توسعه روابط دو کشور بوده است. لازم به یادآوری است که این نزدیکی، توانایی چانه‌زنی روسیه در برابر آمریکا را نیز افزایش داده است. به این ترتیب، برای فدراسیون روسیه روابط با جمهوری اسلامی ایران جنبه ابزاری بسیار سودمندی را در بر داشته است، که لازم است بطور جدی مورد توجه قرار گیرد.